رسالہ در بیان وحدۃ الوجود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از فقیر حقیر امداد اللہ فاروقی چشتی صابری عفا اللہ تعالی عنہ

بعد حمد و صلوۃ و انفیات و تقدیم سلام تحیات مودت سمات بخدمت شریف مکرم معظم و ذیشان قدوۃ الیشان
حقایق آگاہی معارف دستگاہی جناب مولوی محمد عبد العزیز صاحب چشتی صابری زاد اللہ تعالی مجدہ
بعد ازین مکشوف باد معاوضہ سامی بمضمون عجیب و اشارات غریب موصول شد و مضمون یادداشت و دیباچہ نیز
ہم مشعر بر ہمہ طریقی در بارہ مسئلہ وحدۃ الوجود و متعلق بہا استفسار کردہ شدہ است بطلب جواب مع مبالغہ رفتہ خدا را
فقیر این لیاقت کجا دارد و خود را از زمرہ عارفین حقایق شناس کجا می شمارد کہ متصدی چنین امر خطیر گردد۔
اما ازانجا کہ جناب بکمال جوشش و کوشش جواب طلب فرمودہ اند و بیابہا گفتہ فرستادہ و لا علاجاً امتثالاً للامر
قلم بر داشت و ہر چہ حق است در فہم رسید از رطب و یابس نگاشت واللہ الموفق والمعین۔ رجا میدارم کہ
اگر سہوی و خطائی یابند بپوشند بلکہ باصلاح آں کوشند کہ منت خواہد بود چرا کہ فقیر ہیچمدان را جز منصب
ترجمانی ہیچ نیست ۔

آغاز

فقرہ ماخوذہ مکتوب بطریق انتخاب مضامین آن - اینکہ **سوال اول** مولوی محمد قاسم صاحب مرحوم معتقدان
وحدۃ الوجود و وحدۃ الموجود را ملحد و زندیق میگفتند مرید و شاگردشان مولوی احمد حسن صاحب نیز ہمچنان
میگویند و اقوال ضیاء القلوب را ماؤل میدانند تاویل دان آن جز خود دیگرے را نمی شمارند و مولوی رشید احمد
صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب نیز ہمبرین مسلک بودہ اند باوجود آنکہ اجازت از تو گرفتہ اند و
مشرب اہل چشت میدارند خلاف مشائخ چشت سخنان میگویند۔

جواب

شده اگر شما در صحبت او میرسید بیگمراه می شدید چرا که از غلبهٔ حال سخنان که میگفت در فهم شما نمی آمد عوام از بیان
دار داگر دانید بر تمامت نهادم پس اینجا غور باید نمود که مردمان را چه می رسد که با کس و ناکس بیان مسئلهٔ وحدة الوجود
کرده ایم و عوام را که جزوی از ایمان تقلیدی میداشتند از آن هم بے نصیب سازیم در حقیقت گفتگوی جاهلانه
وقت خود و عقائد عوام ضائع کردن است معارف آگاهان برای بعض احتیاط احباب فقیر مثل فقیر زبان
ازین قبیل قال بسته میدارند و احتراز میکنند سالکان را اشارت تیا و حالات مینمایند تا انکار آن مسئله
نگردد و بسا مردم جاهل پرستا و بر این مسئله شیخی پرداشته مجلسها می آرایند خود گمراه شده گروه مسلمانان را گمراه
میسازند چنانچه مشاهده می افتد پس ازین قیل و قال چه فائده اگر همه باید مردانه طلب حق و ترک تعلق دنیا و کثرت
ذکر و فکر بحری باید فرمود و دران باید کوشید چون ازین سلوک تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب حاصل گردید خود بخود ضرورت
آن قسم مراقبه که در ضیاء القلوب مرقوم شده پیش می آید خدا خود رهبری میکند وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا عوض از هدایت کردن سبیل تجلی ذاتی است بر قلب سالک تا حقیقت مسئله وحدة الوجود
منکشف گردد. این راه رفتنی است گفتنی نیست از گفتن تا دانستن از دانستن تا دیدن و شدن فرق بسیار است
خدا تعالے ما و احباب ما را شما و احباب شما را درین راه از زلت بازنگهدارد. چه شیخ اکبر حضرت جامی قدس الله
سره السامی میگویند ع از ساحت دل غبار کثرت رفتن * خوشتر که بهرزه دُر وحدت سفتن * مغرور سخن مشو
که توحید خدا * واحد دیدن بود نه واحد گفتن * اگر از راه انصاف نگذریم و بتعمق نظر در حقیقت این مسئله نگریم
جز حیرت در حیرت بدون فنا در فنا هیچ بدست نمی آید چه خاک گوئیم که چنین است و چنان است ع آن سوخته را
جان شد و آواز نیامد. ناطقه در تشریح این اسرار وجدانی لال است مثل نابینائے مادرزاد که در خواب رنگها
و چیزهائے عجیب می بیند با مردمان چه توان گفت که چنین بود یا چنان بود چرا که در محسوسات چیزے ندیده است
که بدان مشابه کند و فهماند اگر احیانا گوید و فهماند واقعی نگفته باشد والله اعلم بحقیقته.

فقره دوم بطریق انتخاب از مضامین مکتوب

سوال ۲ حالانکه در ضیاء القلوب بورزش لا موجود الا الله و مراقبهٔ همه اوست بتصریح تاکید است و هم
در مراقبهٔ همه اوست ملاحظهٔ معنی لازم گفته پس این مراقبه بلا لحاظ عینیت و اتحاد صورت نبندد و نیز جای دیگر
ضیاء القلوب درج است تا وقتیکه فرق در ظاهر و مظهر پیش نظر سالک است بوئے شرک باقی است ازین مضمون معلوم شد که
در عابد و معبود فرق کردن شرک است **جواب ۲** شک نیست که فقیر این همه در ضیاء القلوب

نوشته است اگر گویند که هر چه گفته نمی شود چگونه نوشته شد گوییم اکابر دین مکشوفات
محسوسات تعبیر میکنند تا طالب صادق را فهمانند نه آنکه کانه گفته باشند مثلاً اگر نابینا در
در بیان آن عاجز آید گوید که مثل ساعد من بود دران حال بدست او اگر سن و ...
گوید بان چنین بود این است تفهیم به تمثیلات ازین قبیل است تحریرات پیشینیان برای آگاه
تا افاضه برقرار ماند و وقت حاجت رفع شکوک گردد اسراریکه سینه بسینه می آمد حوالهٔ
دانستند و راه حقیقت کشاده داشتند و گفتند ما آن کسانیم که نا اہل را در کتاب ما نظر کرد
حقیقت حال این است فقیر هم بتقلید ایشان قول ایشان را ترجمانی کرده است با وجود آنجنا
و انکشاف چگونگی آن می خواهند لا علاجاً امتثالاً للامر بنده ی ایضاح آن ضرور ...
شناس گردد و اطمینان دست دهد تردد نماند اختصار ش اینکه از بیان ما سبق ...
حق و بالیقین است صدق آن نگاه معلوم گردد که طالب از محنت و ورزشها و ممارست استغراق ...
و ترک خطرات ماسوا از خودی خود دور شود چون از خیال خود گذشت گویا از همه گذشت هیچ شیء در نظر او و خیال او
نماند همه هستی حق معائنه کند وقتیکه از نظر سالک تقیدات و هستی ماسوا مرتفع گردد ...
بلکه شعور این معنی هم مرتفع شود هر چه بیند خدا بیند و هو گفتن چه معنی انا گوید این مرتبه را فنا در فنا گویند این ...
از نی بنا بد فهمید بلکه نائی میگوید مولانا قدس سره است ع نی که هر دم نغمه آرائی کند + نی حقیقت از دم نائی کند
بی فنائی خویش و بی جذب قوی + کی حریم وصل را محرم شوی - ایضاً عارفی گفته - تو مباش اصلاً کمال این است و بس
تو دران گم شو وصال این است و بس + ازین وقت خود خبر داد سلطان انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم لی
مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و از خواص امت وی گفته بایزید بسطامی
سبحانی ما اعظم شانی و گفت منصور حلاج انا الحق این همه ازین باب است با وجود ...
که اصطلاح است از میان عبد و رب مرتفع نشد هر چند در حالت فنای شعور در نظر سالک نمانده باشد زیرا که
چون از بی شعوری باز شعور در آمد دانست که من از خود بیخبر شده بودم مثل آن آهن پاره که در آتش سرخ
شده نعره زد که من آتشم انکار این قول وی کرده نمی شود اما واقعی آتش نشده است این حالتیست بر پارهٔ
آهن عارض شده و گرنه آهن آهن است آتش آتش این است شمه از حقیقت وحدة الوجود درینجا کیفیت
عینیت و غیریت اندکی بنهفتن از واجبات است تا آنکه ازین آگاهی نباشد کیفیت وحدة الوجود مفهوم نگردد

...ط نفس وترک توہم ماسوا واجب گردید تا ذکر وفکر بدرستی وراستی بظہور رسد چون
... مطیع وقلب صافی شود ذوق وشوق رو بترقی آرد دل از خطرات باینند وقت
... لا اللہ در آمد چون درین مراقبہ از ہمہ اوست اغماض نظر کردہ ہمہ اوست را بنظر
...ستغراق فیض باطنی وجذبۂ غیبی مدد میسر باید از ہر چہ جز اوست بے خبر گردد وشعور این
... ہمی ماند بیند ہر چہ بیند داند ہر چہ داند گوید ہر چہ گوید بعنده راست - اینست حدۃ الوجود
... وجود مثال آہن پارہ کہ در آتش رنگ آتش گرفتہ نعرہ انا النار زند ونہ آنکہ بانقلاب حقیقت
... شدہ این از حال تعلق دارد نہ از قال مقام غور است یعنی درحالتیکہ آہن پارہ خود را
حوالہ آتش کردہ از خیال آہن پارگی خود گذشتہ منتظر آنست کہ آتش بر خود مستولی گردد و رنگ
خود بخشد درین تصور اگر خیال دیگر گذرد در حق وی شرک است کہ مانع مقصود وقاطع الطریق اوست
اینست معنی آنکہ در ضیاء القلوب بملاحظۂ سامی در آمدہ کہ در مراقبہ ہمہ اوست تا وقتیکہ فرق در
ظاہر ومظہر پیش نظر ... الخ است بوی شرک باقی است واللہ اعلم لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا
... طول لسانی کردہ چہ کنند کہ بدون آن سخن تمام نمیشود ہر چند ازین تحریر خود نادم
می شوم اما شادم کہ بہر تقدیر جواب رقائم متعددۂ جناب ادا گردید اگر پسند خاطر منظور والا گردد
بندۂ ضعیف را بدعای خیر خاتمہ یاد دارند ورنہ باز فقیر را نیاز ارند السلام وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِيْن درین مشہد بگو یا می مزن دم + سخن را ختم کن واللہ اعلم +

محررہ ۲۱ ذی الحجہ ۱۲۹۹ھ درمقام خیر البلاد مکہ معظمہ زاد اللہ شرفہا وتعظیمہا -

---

مختصر احوال وصال عاشق ذو الجلال والجمال حضرت حاجی امداد اللہ رحمہ اللہ

حضرت حاجی صاحب کی کچھ عمر زائد نہ تھی کل چوراسی سال تین مہینے بیس روز کا سن شریف تھا،
مگر کچھ خلقۃً ضعیف خفیف اللحم تھے اس پر مجاہدات وریاضات وتقلیل طعام ومنام پھر ہجوم
خواص وعوام اور سب سے بڑھکر عشق حسن ازلی جو استخوان تک کو گھلا دیتا ہے ان اسباب سے

مخلوقی ثابت نہ نماید مثل نسبت کلال[1] با ظروف اگر کلال بہیر ظروف ساختہ او بجای خود ماند این سبب غیریت لغوی است در ظروف کلال این فہم غیریت در عبد و رب واقعی نیست بدین غیریت کہ قایل اند علمای ظاہر و متکلمین اند غافل از اصطلاح موحدین شده می ترسند کہ عبد و رب یک میشود نمی دانند کہ بموجب اصطلاح محققین در عکس و شخص با وجود ثبوت ہر دو جہت گاہے این آن نشد و آن این نگردید عکس عکس است شخص شخص عکس مخلوق و حادث و ناقص است و شخص قدیم و باقی و کامل پس اینست حقیقت این مقدمہ **بیت جامی** ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد + گر حفظ مراتب نکنی زندیقے + ومصداق مرج البحرین یلتقیان بینہما برزخ لایبغیان ہمین بحرین حدوث و قدم است نیز اینجا یک تمثیل لطیف یاد آمد اعنی بندہ قبل وجود خود باطن خدا بود و خدا ظاہر بندہ کنت کنزا مخفیا برایں معنی گواه است حقایق کونیہ کہ نتائج علم آلہی اند در ذات مطلق مندرج و مخفی بود ند و ذات بر خود ظاہر بود چوں ذات خواست کہ ظہور خود بر نہج دیگر شود اعیان را بلباس قابلیات شان بجلوه تجلی خود ظاہر فرمود خود از شدت ظہور خود از چشم بصر الیشان مخفی گردید مثل تخم کہ شجر با تمام شاخ و برگ و گل و ثمر در آن پوشیده بود گویا تخم بالفعل بود و شجر بالقوه چوں تخم باطن خود را ظاہر نمود خود پنہاں گردید ہر کہ می بیند شجر می بیند تخم بنظر نمی آید اگر بغور بینی تخم بلباس شجر ظہور فرموده تخم بالقوه شد شجر بالفعل شد ہر چند از وجہی تخم و شجر یک است جدائی نیست عینیت یافتہ می شود اما دلائل غیریت و جدائی نیز در و پدید او قعی است حفظ مراتب ضرور است زیرا کہ صورت و شکل و تاثیر و خواص تخم دیگر و اجزای شجر دیگر است و جوہات غیریت ہم کثیر است مرد صاحب فطانت انکار آن نخواہد کرد از روے عینیت تخم و شجر اگر چہ واحد است این وحدت اعتباری و اصطلاحی است در ینجا اول است نہ اتحاد معنی بالفعل و بالقوه شراکت دارد پس ہر چہ بالفعل بود بالقوه شد انچہ بالقوه بود بالفعل گردید فہم من فہم جل حکمتہ عظمت شانہ کسی گفتہ **بیت** تر از دوست بگویم حکایتے بے پوست + ہمہ از وست اگر نیک بنگری ہمہ اوست + **فائده** چوں نسبت دو جہت در عبد و رب ثابت و متحقق گردید لازم آمد کہ برائے عروج از مرتبہ پست ترین نزول و حصول قرب و وصال و رسیدن بدرجہ عبدیت حقیقی کار بایں ضرور افتاد و آن مجاہده و مراقبہ است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون عبادت کردن اعنی عبد شدن است در حقیقت عبد اللہ حقیقی خاتم المرسلین محمد مصطفٰے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم است عبد شدن دشوار است تا از وہم الوہیت خود تماماً و کمالاً بگذرد بدین مرتبہ نرسد بنا بر آن مجاہده و ریاضات

[1] کلال یعنی کمہار ۱۲

آخر میں اسقدر ضعف ہوگیا تھا کہ کروٹ تک بدلنا دشوار تھا کھانا پینا بار تھا مگر دل عشق منزل ہر وقت نشۂ لقاء میں سرشار تھا اسی میں اسہال شروع ہوگیا مگر نظافت و لطافت و استقلال و استقامت و شفقت بحال تربیت طالبان خدا میں ذرہ برابر فرق نہ آیا تھا۔ آخر ضعف زائد ہوتا گیا حتی کہ بارہ یا تیرہ جمادی الاخری ۱۳۱۷ھ روز چہارشنبہ وقت اذان صبح اپنے محبوب حقیقی سے واصل ہوئے اور جنت المعلے (مقبرۂ اہل مکہ) میں ہم پہلو مولانا رحمت اللہ صاحب مہاجر کے رکھے گئے انا للہ وانا الیہ راجعون۔ واقعی یہ ہے کہ ایسا شیخ کامل مکمل کسی نے کم دیکھا ہوگا۔ اللہم ارفع درجتہ فی اعلی علیین واخلفہ فی عقبہ فی الغابرین اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تفتنا بعدہ آمین یا رب العالمین

حقیر نے ایک مختصر مادۂ تاریخ کہا ہے حی دخل الخلد کہ قول اولیاء اللہ لا یموتون سے مستنبط ہے ۱۳۱۷ حضرت صاحب کے ایک خلیفہ عالم رویا میں شرف بہ زیارت ہوئے اسطرح کہ کوئی مقام نہایت بلند مثل ٹیلہ کے ہے اسپر ایک سفید خیمہ کھڑا ہے جسمیں حضرت رضی اللہ عنہ رونق افروز ہیں اور خطاب کرکے فرماتے ہیں ؎

آئینۂ ہستی چہ باشد نیستی	نیستی بگزین گر ابلہ نیستی

سبحان اللہ۔ اس خواب میں حضرت رضی اللہ تعالی عنہ کے علو مقام و قرب تام پر کئی وجہ سے دلالت ہے اول مقام کا بلند ہونا کہ مطابق آیۂ ورفعناہ مکانا علیا و حدیث کثبان مسک کے رفعت مرتبہ کیطرف اشارہ ہے دوم خیمہ میں ہونا جو حسب آیۂ حور مقصورات فی الخیام نعیم جنت سے ہے سوم خیمہ کا سفید ہونا کہ احب الالوان البیاض او نحوہ وارد ہے و نیز لباس سفید موافق حدیث صحیح ورقہ کے علامت جنتی ہونیکی ہے چہارم تعلیم و تلقین فرمانا کہ اشارہ ہے طرف مقبولیت شان ارشاد حضرت رضی اللہ تعالی عنہ کے پنجم معلوم ہوتا ہے کہ حضرت کو بدولت اس ہستی و نیستی کے خاص شرف مذاق حضرت کا تھا جیسا اہل مشاہدہ پر مخفی نہیں بڑی دولتیں ملی ہیں اسی لیئے اسطرف مخاطب کو متوجہ فرمایا ششم مثنوی شریف کی مضامین ہیں اکہ حسب قول اہل حقیقت کے معنی کلام حق ہے) آپکی روح مطہر کا مستغرق و مشغول ہونا دلیل مناسبت روحانی مولوی معنوی سے ہے اور حسب آیۂ صراط الذین انعم اللہ علیہم الخ دلیل قرب الہی ہے ہفتم حضرت رضی اللہ عنہ کی شفقت و توجہ اپنے خادم کیطرف کہ موقوف ہے حصول اطمینان و سکون پر جس سے ظہور مضمون لا تخافوا ولا تحزنوا کا تجلی ہوتا ہے اور اس سے افاضۂ برزخیہ کی تائید بھی ہوتی ہے جسکا محققین اثبات کرتے ہیں ایسا ہی خواب رویائے صالحہ کہلاتا ہے جسکے باب میں ارشاد نبوی ہے یراہا المسلم او ترٰی لہ والحمد للہ تعالی علی ذالک۔

الحمد للہ والمنۃ کہ رسالہ وحدۃ الوجود از تصانیف حضرت شاہ امداد اللہ رحمہ در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید